

\* \* \*

هذا ما نزل عن جهة العرش و كتبه خادم الفاني تلقاء الوجه عبد رزّ

بسم الله الأقدس الأعظم الأعلى

مکتوب آن جناب بمنظر اکبر وارد و از قمیص کلماتش نفحات حبّ مالک اسماء و صفات متضوّع الحمد لله که از فضل رحمن بیحر عرفان فایز شدی و این فضل بسیار عظیم است چه که عارف شدی بمقامی که اکثری از عباد از او محتجبند الیوم ملأ بیان که خود را در اعلی ذرّوۀ عرفان مشاهده مینمایند آنقدر عارف نشده‌اند که مقصود از ظهور نقطه بیان روح من فی الامکان فداه چه بوده اگر بگویند مقصود بیان توحید و علوّ تفرید بوده کلّ شهدوا و يشهدون بأنّه لا اله الا هو از افق سماء مشیت رحمانی شمسی طالع نشد مگر آنکه علی هیئۀ ان لا اله الا هو تجلّی فرمود و از رضوان روحانی ربّانی نفعه‌ئی ساطع نگشت مگر آنکه عرف توحید از او در هبوب بلی آنچه در مقامات توحید و علوّ تجرید ذکر فرموده‌اند مقصودی منظور بود لکن کلّ از مقصود محتجب در این صورت باقی نمانده از برای آن نفوس مگر توحید لفظی که کلّ بآن ناطقند قسم بسطان یفعل ما یشاء که الفاظ در این ظهور اعظم عاجزند از حمل معانی مکنونه که در قلم الهی مستور است نظر بمظاهر فرعونیه من اهل بیان خرق حجاب الفاظ نشده تا چه رسد بظهور معانی اگرچه متبصّرين از هر کلمه از کلمات این ظهور معانی ما لا نهایه ادراک نموده‌اند ولکن این مخصوص بآن نفوس است و از دون ایشان مستور و بختام حفظ مختوم اگر استعداد مشاهده میشد از برای کلّ ظاهر میگشت آنچه الیوم از او محتجبند و اگر بگویند که مقصود از ظهور آن بوده که احکام ظاهره الهیه را مابین برّیه ثابت فرمایند جمیع رسل باین خدمت مأمور و نزد اولو البصر این مقام یکی از مراتب ظهور قدر است اکثری از ناس بشائی محتجبند که احتجاب ملل قبل از نظر محو شده بغضاً علی الله در هر حین باعتراضی جدید متمسّکند با اینکه کلّ میدانند که باین ظهور اعظم ما نزل فی البیان ثابت و ظاهر و محقّق شده و اسم الله مرتفع گشته و آثار الله در شرق و غرب انتشار یافته و بیان فارسی مخصوصاً در این ظهور امضا شده مع ذلك متّصلاً نوشته و مینویسند که بیان را نسخ نموده‌اند که شاید شبهه‌ئی در قلوب القا شود و معبودیت عجل محقّق گردد

ای اهل بیان اقسامکم بالله قدری انصاف دهید و بدیده پاک و طاهر در بیانات الهی نظر نمائید و بقلب مقدّس تفکر کنید منتها رتبه بیانات که در بیان مذکور است بقول اهل آن مقام توحید است و معرضین بالمرّه از این مقام محتجب چه که هنوز بمقامی ارتقا ننموده‌اند که مظاهر حقّ را یک نفس و یک ذات و احکامشان را یک حکم مشاهده نمایند دیگر چه توقّع است از این نفوس نفوسی که خود را در اعلی ذرّوۀ عرفان مشاهده مینمایند در امثال این مقامات که یکی از مراتب توحید است واقف و متحرّیر و محتجب و ابداً شاعر نیستند که در چه حالتند هر نفسی لایق اصغاء کلمۀ الله نه و هر وجودی قابل آشامیدن زلال معانی که از عین مشیت رحمانی در این ظهور عزّ صمدانی جاری شده نه بلی این امتیاز که در الواح الهی ذکر شده مقصود مقامات دیگر بوده و بعد از نزول بیان و عرفان منبسط در آن نفسی آنقدر شاعر نباشد که افلاً احکام الهی را واحد ملاحظه نماید والله عدم از برای آن وجود سزاوارتر است از این گذشته بکدام عقل و درایت ظهور الهی و طلوع عزّ صمدانی معلق بنسخ شریعت قبل است بسا از مظاهر الهیه که آمده‌اند و تأیید احکام قبل فرموده‌اند و مجری داشته و ثابت نموده‌اند چه که حکم مظهر قبل بعینه حکم مظهر بعد است که از قبل نازل شده الیوم اگر نفسی فرق گذارد و مابین احکام الهی و مظاهر عزّ صمدانی فصل مشاهده نماید از توحید خارج بوده و خواهد بود

بگو ای احولهای روزگار دو مبینید و ناله کنید اگر قادر بر صعود سماء معانی نیستید افلاً آنچه در بیان نازل شده ادراک نمائید که میفرماید من نفس محمد و ما یظهر منی ما یظهر منه و در مقامی میفرماید اگر اعتراض و اعراض اهل فرقان نبود هرآینه شریعت فرقان در این ظهور نسخ نمیشد نسخ و اثبات هر دو در مقرر اقدس واحد بوده و خواهد بود لو کنتم تعرفون جمیع امور معلّق است بمشیت الهی و اراده آن سلطان حقیقی چه اگر در این حین حکمی از سماء مشیت رحمن نازل شود و جمیع عباد را بآن امر فرماید و در آن بعد نسخ آن نازل گردد لیس لأحد ان یعرض علیه لأنّ المراد ما اراد ربکم مالک یوم المیعاد در ناسخ و منسوخ فرقان ملاحظه کنید که بعضی آیات نازل و بآیه بعد نسخ حکم آیه قبل شده گویا مشرکین بیان قرآن هم نخوانده‌اند در این مقام چه میگویند که هنوز مابین عباد حکم آیه قبل جاری نشده بود و ثابت نگشته چگونه جایز بود که بآیه دیگر نسخ شود فواللّٰذی انطقنی بالحقّ لا تجدون من هؤلاء الا کفراً و طغیاناً و غفلةً و ثوراً غفلتشان بمقامی رسیده که آنچه از قبل بآن موقن بودند و در کتاب الله مخصوص بوده مثل ناسخ و منسوخ فرقان حال بهمان متمسک شده و بر سلطان غیب و شهود اعتراض مینمایند انهم اھمّج من ھمّج رعاع و اغفل من کلّ غافل و ابعد من کلّ بعید و اجهل من کلّ جاهل ذروهم یا قوم بأنفسهم لیخوضوا فی ھوالم و یلعبوا بما عندهم فواللّٰذی نفسی بیده که جمیع کلمات بیان و احکام منزله در آن از ظلم آن مشرکین نوحه مینماید نظر باستحکام ریاست خود ذکر بیان در لسان جاری ولکن بر منزلش وارد آورده‌اند آنچه را که هیچ ملّتی بمظاهر الهیه وارد نیاورده افّ لأهل البیان غایة فضل رؤساشان آن است که ظهوری که بیان بشاره له نازل شده این حکم محکم را انکار کرده‌اند و در حرم رحمانی که در کلّ کتب حرام بوده خیانت نموده‌اند و حرف ثالث مؤمن بمن یظہرہ اللّٰہ را شهید نموده و آنقدر بی‌شرمند که با این افعال قبیحہ منکره اعتراض باین ظهور نموده که هنوز حکم بیان ثابت نشده ظهور جایز نه

ملاحظه کنید چه قدر ناس را حمیر فرض گرفته‌اند بفعل ناسخ جمیع احکام محکمه و آیات متقنہ بیانند و بقول مینویسند لا تأکل البصل و لا تشرب الدّخان و بمقرّی که صدھزار شریعت بامر او محقّق شده و جاری گشته اعتراض نموده و کافر شده‌اند و چه قدر بی‌بصیرتند این خلق که گوش بمزخرفات آن نفوس داده و میدهند و معاذیری که اعظم از عصیان است از آن نفوس شنیده و پذیرفته‌اند فواللّٰہ اگر نظر کور شود بهتر از آن است که بآن اشارات ناظر گردد و افندہ معدوم شود بهتر از آن است که بآن حجابات محتجب ماند و دیگر غافل از آنند که در دبستان علم الهی نفوسی ظاهر شده‌اند که باستنشاق حقّ را از باطل تمیز دهند و بنظر اهل منظر اکبر را از اصحاب سقر بشناسند و بعنایت رحمن بما نزل فی البیان عارف شده‌اند علیهم رحمۃ اللّٰہ و برکاته و بدائع فضله و الطافه مخصوص از قلم اعلی احکام اللّٰہ نازل که این ظهور متعرّض اینگونه امور نشود و بر جمال اقدس تعبی وارد نگرده چنانچه میفرماید هر نفسی سؤالی دارد و یا آیات میخواهد حال سؤال نماید تا نازل گردد که مباد العیاذ باللّٰہ سؤالی شود که سبب حزن آن جمال قدم گردد و مخصوص میفرماید هو الذی ینطق فی کلّ شیء بأنّی انا اللّٰہ لا اله الا انا لئلاّ یبقی لأحد من اعتراض و جمیع این تأکیدات نظر بآن بوده که عالم بوده‌اند اهل بیان بچه امور متمسک میشوند جوهر فوادی که بغایتی لطیف و رقیق است که جمیع من فی البیان را وصیت فرموده‌اند ابداً بین یدی تکلم ننمایند بحر فی که رایحه هموم از او استشمام شود

ملاحظه کنید اهل بیان چه مقدار ضرر وارد آورده‌اند مع آنکه در این ظهور اموری ظاهر که از اوّل ابداع تا حین نشده و آیاتی نازل که شبه آن اصفا نگشته و آنچه از بحر اعظم سؤال نموده‌اند جوابهای شافی کافی شنیده‌اند و اکثری از نفوس آنچه طلبیده‌اند بآن فایز شده‌اند مگر اموری که ضرر و قبح آن از نظر سائلین و طالبین مستور بوده لذا اجابت نشده و عوض آن مقامات و مراتبی عنایت شده که اگر یکی از آن مشهود گردد کلّ اهل عالم منصعق شوند باری و رقاء الهی را در هر عالمی لحنی و بر هر فتنی از افنان نغمه‌ایست که غیر الله احدی بتمامه ادراک ننموده و نخواهد نمود نفسی نیست که از آن ملحدین

سؤال نماید که در این مدّت کجا بوده‌اند ایّامی که این غلام الهی مابین اعدا بانشار آثار الله و ارتفاع ذکرش مشغول بود رؤسای بیان از خوف جان مستور و با نسوان معاشر بودند قاتلهم الله و چون امر الله ظاهر شد بیرون آمده احکامی که کلّ بیان باو محقّق و منوط بوده از میان برداشته‌اند چنانچه دیده و شنیده‌اید در ظهور تسع که منصوص در بیان است چه میگویند جناب سیّاح علیه بهاء الله موجودند و این ایّام تلقاء وجه بوده مذکور نمودند که در آخر ایّام حضرت اعلی روح ما سواه فداه باو بشارت فرموده‌اند که بلقاء مقصود خواهی رسید و تفصیل بشارت نقطه اولی را باین ظهور اعظم بمشک بالله نوشته معذلک متنبّه نشده‌اند سیّد محمد مراد و یحیی مرید آنچه او القا کند او مینویسد از جمله تازه از ناحیه کذبه قولی ظاهر که مقصود حضرت اعلی از سنّه تسع بعد از ظهور من یظهر است در مستغاث حال ملاحظه نمائید چه مقدار از صراط صدق و انصاف بعید مانده‌اند فوالله اگر زبان لال شود بهتر از ذکر چنین کلمات است از این نفوس عجب نیست چه که جز کذب و جعل و افترا از ایشان شنیده نشده ولكن عجب است از اهل بیان که باین حرفهای مزخرف گوش داده و میدهند افّ لهم و لحیائهم و لوفائهم شعورشان بمقامی رسیده که تازه در این ایّام یک خبیث مثل خودی را باین اسم اعظم نامیده‌اند و بعد نوشته‌اند که اگر آیات منزله در بیان مخصوص این اسم باشد فلان هم باین اسم نامیده شده لعنهم الله فسوف یرجعهم الله الی مقرّهم فی الهاویه و لا یجدنّ لأنفسهم من حمیم قل یا ملأ البیان اتّقوا الرحمن و لا ترتکبوا ما لا ارتکبه فرعون و هامان و لا نمرود و لا شدّاد قد بعثنی الله و ارسلنی الیکم بآیات ینیات و اصدق ما بین ایدیکم من کتب الله و صحیفه و ما نزل فی البیان و قد شهد لنفسی ربکم العزیز المنان خافوا عن الله ثمّ انصفوا فی امره ظهور الله خیر لکم ان کنتم تعلمون

عجب است از نفوسی که از این ظهور محتجبند و معذلک خجل نیستند و بملل دیگر اعتراض مینمایند سبحان ربک السّبحان عمّا هم یقولون بلی ظهور قبلم خبر فرموده از آنچه واقع شده ملاحظه در شأن نفوسی نمائید که مع این آیات بدیعه و ظهورات الهیه و شئونات احدیه که عالم را احاطه فرموده و مع شهادت حضرت اعلی که در جمیع بیان اخذ عهد نموده و بشارت فرموده بقاصدین کعبه مقصود اظهار مینمایند که برو و فلان و فلان را بین عجب است از امثال این نفوس الدّهر انزلی انزلی حتّی یقال ما یقال و از جمیع این مراتب گذشته ذکر کلمات کاذبه مجعوله مشرک بالله را در مقابل آیات عزّ الهی و ینیات قدس صمدانی مینمایند بعینه مثل آن است که کسی بگوید روایح وردیه رضوان الهیه را استشمام نمودی حال روایح جیفه منتنه خبیثه را هم استنشاق نما و بعضی بر آنند که بعد از این ظهور اعظم نباید آن نفس مشرک بکلمات مجعوله ناطق شود بعینه این قول مثل آن است که کسی بگوید با وجود حقّ نباید غیر او مذکور باشد و با ظهور عدل نباید ظلم مشهود گردد و یا عند هبوب نفعه ورد گلزار رحمانی روایح منتنه استشمام شود و این اعتراضاتی است که محتجبین هیچ ملّتی بامثال آن احتجاج ننموده‌اند

بگو ای گم‌گشتگان وادی غفلت لسانتان باین کلمه مقررّ است که کان الله و لم یکن معه من شیء و الآن یكون بمثل ما قد کان مع آنکه جمیع موجودات مشاهده میشوند و موجودند مع وجود کلّ شهادت میدهی که حقّ بوده و خواهد بود و غیر او نبوده و نیست حال بهمین شهادت در این ظهور و ما یتعلّق به شهادت ده و جمیع را در رتبه او فانی و معدوم و مفقود مشاهده کن و این مقام مخصوص اولو الأبصار و اولو الأنظار بوده و خواهد بود فتفکّروا یا اهل البیان که شاید طنین ذباب را با آیات ربّ الأرباب فرق گذارید و تمیز دهید قسم بمحبوب آفاق که کلمات معرضین تلقاء کلمه اولیه معدوم صرف بوده و خواهد بود آیا ظهور قبل نفرموده که آیات هر نفسی در رتبه او مشاهده شده و خواهد شد عجب است که سالها بیان خوانده‌اند و بحر فی از آن فایز نگشته‌اند بعینه مثل اهل فرقان بل لا مثل لهؤلاء مشرکین قبل در احیائی که معارضه با خاتم انبیا نمودند باین کلمات تشبّث نجسته چه که احدی نگفته چرا لسان شعرا کلّیل نشد که در مقابل آیات اشعار گفته و در بیت آویخته‌اند از جمیع این مراتب گذشته هر بصیری شهادت میدهد که کلمات مجعوله آن نفوس ملحده در نزد کلمات یکی از

خداً باب سلطان ابداع معدوم و مفقود بوده و خواهد بود چه ذکر شود که ناس رضیع و غیر بالغ مشاهده میشوند و سبب شده‌اند که فیوضات نامتناهیة الهیة از بریة ممنوع شده و ابتکار معانی در غرفات روحانی و خلف سرادق عصمت ربّانی مستور مانده چه که این نفوس نامحرمند و بحر مقدس معانی راه نداشته و نخواهند داشت الا من رجع و تاب بخضوع و اناب

بگو ای اهل بیان اگر آیات عربیة را ادراک ننمائید در کلمات پارسیة حقّ و دوش ملاحظه کنید که شاید خود را مستحقّ عذاب لانهایه ننمائید و بانفس فانیه از طلعت باقیه محتجب نگردید قسم بآفتاب افق ابهی که آنچه ذکر شده لله بوده و خواهد بود و بآن مأمورم والا از ایمان اهل اکوان نفعی بسلطان امکان راجع نه قد جعل الله ذیلی مقدساً عمّا عندهم و انه لهو الغنی عمّا سواه و المستغنی عمّا دونه قد نصبت رایة لا اله الا هو بأمر من عنده و قد ارتفع خباء مجد لا اله الا انا بأمر من لدنه لیس لأحد مفرّ و لا مقرّ الا الیه ای اهل بها این خمر بقا را بر ملا باسم محبوب ابهی بیاشامید رغماً لأنف الأعداء بگذارید این هیاکل جعلیّه جعلیّه را در خباثت اشارات کثیفه منتنه خود مشغول شوند فونفسی الحقّ مشام بقر را از این عطر اطهر نصیبی نه و این زلال یمثال سلسال ذو الجلال قسمت اهل اضلال نبوده و نخواهد بود و هنوز اهل بیان تفکر در اعتراضات ملل قبل در احیان ظهور نموده‌اند مع آنکه الواح مبسوطه در این مقام از قلم اعلی مسطور گشته کاش ملاحظه مینمودند و متنبّه میشدند بعضی الواح پارسیه در جواب بعضی احباب نازل و ارسال شد اگرچه حیف است کلمات این ظهور اعظم را نفوس محتجبه مشرکه مردوده ملاحظه نمایند و لکن نظر به تبلیغ امر الهی لازم است اگر آن جناب بیعضی بنمایند بآسی نیست و لکن لا یمسّها الا المطهرون خمر معانی این ظهور است که از قبل برحق مختوم ذکر شده در کلمات مستور است و بخاتم حفظ مختوم و جمیع مشرکین ملاحظه مینمایند و میخوانند و لکن بقطره‌ئی از آن فایز نشده‌اند

بگو ای اهل بیان اقلاً بیان فارسی را ملاحظه کنید که شاید بمقری که نقطه اولی جز نیستی بحث و فنای باتّ ذکر نفرموده جسارت ننمائید امر حقّ بمقامی رسیده که جوهر ضلال که به هادی موسوم هادی ناس شده و باعراض کمر بسته اگر اهل بیان بیانات یحیی و سید محمد و هادی و اعرج و امثال این نفوس ملاحظه کنند و در بیانات خداً این باب هم تفکر نمایند فوالله لیجدنّ الحقّ و یضعنّ الباطل و لکن چه فائده که بصر غیر طاهر و قلب محتجب است نفسی به هادی بگوید که اگر اقلّ من ذرّه درایت میداشتی شهادت میدادی که آنچه باسم آن نفس مجعوله ذکر شده حکمة للأمر بوده قدری تفکر در اوّل این امور کن که شاید بآنچه از عیون مستور بوده فایز شوی و موقن گردی باینکه آن نفس از اوّل معدوم بوده مصالح و حکم الهیة اقتضا نمود آنچه ظاهر شد و شهرت یافت از خدا میطلبیم که اگر امثال آن نفوس مهتدی نشده‌اند حقّ جلّت عظمت از ساذج کلمه امریّه هیاکل مقدسه مبعوث فرماید بشائی که جمیع من فی العالمین را مفقود و معدوم شمرد و جز حقّ موجود و ناطق و متکلم و قادر نبیند انه علی ما یشاء قدیر انشاءالله آن جناب از بدایع فضل ربّ الأرباب کاسر اصنام هوی و موقد نار هدی شوند فیا طوبی لک بما فزت بالمقام الأسنی و کان طرفک متوجّهاً الی الأفق الأعلى انه یختصّ من یشاء بفضل من عنده و انه لهو المقتدر علی ما یشاء و ربّ الآخرة و الأولى لا اله الا هو العلیّ الأبهی

و اما ما سألت فی فرق القائم و القيوم فاعلم بأنّ الفرق بین الاسمین ما یری بین الأعظم و العظیم و هذا ما یتنه محبوی من قبل و انا ذکرناه فی کتاب بدیع و ما اراد بذلك الا ان یخبر الناس بأنّ الذی یتلوه الله اعظم عمّا ظهر و هو القيوم علی القائم و هذا لهو الحقّ یشهد به لسان الرحمن فی جبروت البیان اعرف ثم استغن به عن العالمین و اذا ینادی القائم عن یمین العرش و یقول یا ملأ البیان تالله هذا لهو القيوم قد جاءکم بسلطان مبین و هذا لهو الأعظم الذی سجد لوجهه کلّ اعظم و عظیم و ما استعلی الاسم الأعظم الا لتعظیمه عند ظهورات سلطنته و ما غلب القيوم الا لفنائه فی ساحتی کذلک کان الأمر و لکنّ الناس هم محتجبون هل یعقل اصرح عمّا نزل فی البیان فی ذکر هذا الظهور مع ذلک فانظر ما فعل المشرکون قل یا قوم هذا لهو القيوم قد وقع تحت اظفارکم ان لا ترجموه فارحموا انفسکم تالله الحقّ هذا لجمال المعلوم و به ظهر ما هو المرقوم فی

لوح مسطور اياكم ان تتمسكوا بالموهوم الذى كفر بلفائه وآياته و كان من المشركين فى كتاب كان باصبع الحق مرقوماً ايمن بأنه ما اراد الا اعظمية هذا الظهور على المذكور والمستور و استعلاء هذا الاسم على كلّ الأسماء و سلطانه على من فى الأرض و السماء و عظمته و اقتداره على الأشياء و بظهوره شهدت الممكنات بأنه هو الظاهر فوق كلّ شىء و ببطونه شهدت الذرات بأنه هو الباطن المقدس عن كلّ شىء و يطلق عليه اسم الظاهر لأنه يرى بأسمائه و صفاته و يعرف بأنه لا اله الا هو و يطلق عليه اسم الباطن لأنه لا يوصف بوصف و لا يعرف بما ذكر لأنّ ما ذكر هو احداثه فى عالم الذكر فتعالى من ان يعرف بالذكر او يدرك بالفكر ظاهره نفس باطنه فى حين يسمّى باسمه الظاهر يدعى باسمه الباطن و انه لا يعرف بالأفكار و لا يدرك بالأبصار على ما هو عليه من علوّ علوّه و سموّ سموه انه لبالمنظر الأعلى و الأفق الأبهى و يقول قد خسر الذين كفروا بالذى باسمه زينّت الصحيفة المكنونة و ظهرت طلعة الأحديّة و نصبت راية الربوبية و رفع خباء الألوهية و تموج بحر القدم و ظهر السرّ المستسرّ المقنّع بالسرّ الأعظم فوعمره انّ البيان قد عجز عن بيانه و التبيان عن عرفانه فتعالى هذا القيوم الذى به خرق الحجاب الموهوم و كشف المكتوم و فكّ الاناء المختوم فونفسه الرحمن انّ البيان ينوح و يقول

اى ربّ نزلتنى لذكرك و ثنائك و عرفان نفسك و الذى كان قائماً بأمرك امر العباد بأن لا يحتجبوا بى و بما خلق عن جمالك القيوم ولكنّ القوم حرّفوا ما نزل فى اثبات حقّك و اعلاء ذكرك و كفروا بك و بآياتك و جعلونى جنةً لأنفسهم و بها يعترضون عليك بعد اذ ما نزلت كلمة الا و قد نزلت لاعلاء امرك و اظهار سلطنتك و علوّ قدرك و سموّ مقامك فيا ليت ما نُزلت و ما ذُكرت و عزّتك لو تجعلنى معدوماً لأحسن عندى من ان اكون موجوداً و يقرئنى عبادك الذين قاموا على ضرّك و ارادوا فى حقّك ما ارادوا اسألك بقدرتك التى احاطت بالممكنات ان تخلصنى من هؤلاء الفجار لأحكى عن جمالك يا من بيدك ملكوت القدرة و جبروت الاختيار و لو نزل من المقام الأسنى و الدرة الأولى و السدرة المنتهى و الأفق الأبهى و نرجع البيان من علوّ التبيان الى دنوّ الامكان لنذكر الفرق بين الاسمين فى مقام الأعداد و لو انّ جمالى المكنون فى نفسى يخاطبنى و يقول يا محبوبى لا ترتدّ البصر عن وجهى دع الذكر و البيان و لا تشتغل بغيرى اقول اى محبوبى قد انزلنى انزلنى فضائك المثلث و قدرك المحتوم الى ان ظهرت فى قميص اهل الأكوان اذاً ينبغى بأن اتكلّم بلسانهم و بما يرتقى اليه ادراكهم و عقولهم و لو نبذل القميص من يقدر ان يتقرّب و أنّك لو تريد ما تأمرنى به ارفع يد المنع عن فمى استغفرك فى ذلك يا الهى و محبوبى فارحم على عبادك ثمّ انزل عليهم ما يستطيع عرفانه افلذتهم و عقولهم و أنّك انت الغفور الرحيم

فاعلم بأنّ الفرق فى العدد اربعة عشر و هذا عدد البهاء اذا تحسب الهمزة ستة لأنّ شكلها ستة فى قاعدة الهندسة و لو تقرّر القايم اذاً تجد الفرق خمسة و هى الهاء فى البهاء و فى هذا المقام يستوى القيوم على عرش اسمه القائم كما استوى الهاء على الواو و فى مقام لو تحسب همزة القائم ستة على حساب الهندسة يصير الفرق تسعة و هو هذا الاسم ايضاً و بهذه التسعة اراد جلّ ذكره ظهور التسع فى مقام هذا ما ترى الفرق فى ظاهر الاسمين و انا اختصرنا البيان لك و أنّك لو تفكّر لتخرج عمّا ذكرناه لك و القيناه عليك ما تقرّر به عينك و عيون الموحدين فوعمرى انّ هذا الفرق لآية عظمى للذينهم طاروا الى سماء البهاء و بما استدللنا لك فى الظاهر يحقّق بأنّ المقصود فى الباطن قيومية اسم القيوم على القائم اعرف و كن من الحافظين و انا سترنا هذا الذكر و غطيّناه عن ابصار من فى البيان اذاً كشفناه لك لتكون من الشاكرين و قل ان الحمد لله ربّ العالمين

اى عبد ناظر الى الله مختصرى بلسان پارسى ذكر ميشود تا كلّ بريّه از فضل سلطان احديّه از اين عين جاريّه لاشريقّه و لاغريّه و لاذكريّه و لاوصفيّه و لاظهريّه و لابروزيّه كه لم يزل از ذايقه نفس مشركه محفوظ بوده نصيب بردارند و فايز شوند بدان مقصود نقطه اولى از فرق قائم و قيوم و اعظم و عظيم اعظميت ظهور بعد بوده بر عظيم و قيوميت ظهور آخر بر قائم و از فرق اعظم و عظيم در عدد ظهور تسع بوده چنانچه بر هر بصيرى واضح و نزد هر خبيرى مبرهنست و اين اعظميت و قيوميت در اين

ظهور و ما یظهر من عنده جاری و ظاهر مثلاً مقصود از قیوم ظهور تسع بوده و او باسم بها ظاهر و حال آن اعظمیت که در ظاهر حروف ملاحظه میشود در مقامی همزه بهاء سته و قائم یک حساب میشود فکر لتعرف و فی ذلک لآیات للعارفین

ای سائل ناظر قسم بجمال محبوب که آنچه مقصود حضرت اعلی است در این ظهور و در صحایف قدس از قلم قدم ثابت و مسطور مشکل است بتوان ذکر کرد و فی الحقیقه کشف قناع از وجه حوری معانی نمود روح القدس میگوید که عظیم اگر خرق حجابات تسعه نماید باعظم فایز شود و این بیان روح القدس است و کان ربّه علی ما یقول شهیدا لیس هذا البیان منّا بل منه قل ایّاکم ان تعترضوا و این تسعه را ایّام فرجه مابین ظهورین قرار فرموده‌اند تا کینوناتی که از شمس عظیم متجلی شده مستعدّ شوند از برای ظهور نیز اعظم که در سنّه تسع کلّ بآن موعود بوده‌اند مع ذلک مشاهده کنید که این ناس نسناس بتشبّث بموهومی چه مقدار اعتراضات بر سلطان معلوم و ملیک غیب و شهود نموده‌اند این نفوس ابداً از کوثر بیان رحمن نچشیده‌اند و حرفی از مقصود سلطان امکان فیما نزل علیه ادراک ننموده‌اند ذرهم فی خوضهم و در این فجر روحانی در هوای لطیف معانی طیران کن متوقّفین کلمه مالک یوم الدّین را اصفا ننموده‌اند و آن نفوسند از اهل قبور و هم فی الثّار خالدون و الثّار قبورهم لو هم یشعرون

و اما ما سألْتُ بنی نوع انسانی بعد از موت ظاهری غیر از انبیا و اولیا آیا همین تعین و تشخّص و ادراک و شعوری که قبل از موت در او موجود است بعد از موت هم باقی است یا زائل میشود و بر فرض بقا چگونه است که در حال حیات فی الجمله صدمه که بمشاعر انسانی وارد میشود از قبیل بیهوشی و مرض شدید شعور و ادراک از او زایل میشود و موت که انعدام ترکیب و عناصر است چگونه میشود که بعد از تشخّص و شعوری متصور شود با آنکه آلات بتمامها از هم پاشیده انتهی

معلوم آن جناب بوده که روح در رتبه خود قائم و مستقرّ است و اینکه در مریض ضعف مشاهده میشود بواسطه اسباب مانعه بوده و الا در اصل ضعف بروح راجع نه مثلاً در سراج ملاحظه نمائید مضیء و روشن است ولیکن اگر حائلی مانع شود در این صورت نور او ممنوع مع آنکه در رتبه خود مضیء بوده ولیکن باسباب مانعه اشراق نور منع شده و همچنین مریض در حالت مرض ظهور قدرت و قوّت روح بسبب اسباب حائله ممنوع و مستور ولیکن بعد از خروج از بدن بقدرت و قوّت و غلبه‌ئی ظاهر که شبه آن ممکن نه و ارواح لطیفه طیبیه مقدّسه بکمال قدرت و انبساط بوده و خواهند بود مثلاً اگر سراج در تحت فانوس حدید واقع شود ابداً نور او در خارج ظاهر نه مع آنکه در مقام خود روشن بوده در آفتاب خلف سحاب ملاحظه فرمائید که در رتبه خود روشن و مضیء است ولیکن نظر بسحاب حائله نور او ضعیف مشاهده میشود و همین آفتاب را روح انسانی ملاحظه فرمائید و جمیع اشیاء را بدن او که جمیع بدن بافاضه و اشراق آن نور روشن و مضیء ولیکن این مادامی است که اسباب مانعه حائله منع نماید و حجاب نشود و بعد از حجاب ظهور نور شمس ضعیف مشاهده میشود چنانچه ایّامی که غمام حایل است اگرچه ارض بنور شمس روشن است ولیکن آن روشنی ضعیف بوده و خواهد بود و بعد از رفع سحاب انوار شمس بکمال ظهور مشهود و در دو حالت شمس در رتبه خود علی حدّ واحد بوده همچنین است آفتاب نفوس که باسم روح مذکور شده و میشود و همچنین ملاحظه در ضعف وجود ثمره نمائید در اصل شجره که قبل از خروج از شجر مع آنکه در شجر است پشائی ضعیف که ابداً مشاهده نمیشود و اگر نفسی آن شجر را قطعه قطعه نماید ذره‌ئی از ثمر و صورت آن نخواهد یافت ولیکن بعد از خروج از شجر بطراز بدیع و قوّت منیع ظاهر چنانچه در اثمار ملاحظه میشود و بعضی از فواکه است که بعد از قطع از سدره لطیف میشود امثله متعدّده ذکر شد تا از هر مثالی بمقصودی مطّلع شوید و مطابق نمائید بما سألْتُ عن الله ربّ العالمین حقّ جلّ ذکره قادر است بآنکه جمیع علوم لانهایه را در یکی از امثله مذکوره بین ناس ظاهر و مبین فرماید باری بر هر مثلی ید قدرت مبسوط و بر هر کلمه ید حفظ گذاشته شده لا یعرفه احد الا من اراد چون ختم اناء عطریّه بید قدرتیّه شکسته شد رایحه آن استشمام میشود الأمر بید الله یعطی و یمنع یعمی و یبصر یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید

و اینکه سؤال از خلق شده بود بدان که لم یزل خلق بوده و لایزال خواهد بود لا لأوله بداية و لا لآخره نهاية اسم الخالق بنفسه يطلب المخلوق و كذلك اسم الربّ يقتضى المربوب و اینکه در کلمات قبل ذکر شده کان الها و لا مألوه و ربّاً و لا مربوب و امثال ذلك معنی آن در جمیع احیان محقق و این همان کلمه ایست که میفرماید کان الله و لم یکن معه من شیء و یكون بمثل ما قد کان و هر ذی بصری شهادت میدهد که الآن ربّ موجود و مربوب مفقود یعنی آن ساحت مقدّس است از ماسوی و آنچه در رتبه ممکن ذکر می شود محدود است بحدودات امکانیه و حقّ مقدّس از آن لم یزل بوده و نبوده با او احدی نه اسم و نه رسم و نه وصف و لایزال خواهد بود مقدّس از کلّ ما سواه مثلاً ملاحظه کن در حین ظهور مظهر کلیّه قبل از آنکه آن ذات قدم خود را بشناساند و بکلمه امریه تنطقّ فرماید عالم بوده و معلومی با او نبوده و همچنین خالق بوده و مخلوقی با او نه چه که در آن حین قبض روح از کلّ ما یصدق علیه اسم شیء میشود و اینست آن یومی که میفرماید لمن الملك الیوم و نیست احدی مجیب لسان قدرت و عظمت میفرماید لله الواحد القهار لذا نفی وجود از کلّ میشود چه که تحقق وجود در رتبه اولّیه بعد از تحقق عرفان است و قبل از آن بقای ذات قدم محقق و فنای کلّ شیء ثابت و قبل از تجلّی ظاهری بر کلّ شیء کان ربّاً و لا مربوب و بعد از اظهار کلمه و استوای هیکل احدیه بر عرش رحمانیه من اقبل الیه فهو مربوب و مخلوق و معلوم ادراک این مقامات منوط بعرفان عباد است بصیر خبیر لم یزل یشهد بآنّه موجود و غیره مفقود اله و لا مألوه معه و ربّ و لا مربوب عنده کان و لم یکن معه من شیء و یكون بمثل ما قد کان قسم بنقطه اولّیه که طلعت احدیه از احزان وارده و سدّ سبل باغواى انفس مشرکه از ذکر مقامات خفیه مستوره عالیّه مرتفعه ممنوع شده و بشأنی بلایا وارد که احدی جز حقّ محصی آن نه و ارض سرّ سرّاً در اضطراب و احدی بر آن مطلع نه الا ربّک العزیز الوهاب و زود است که از سرّ بظهور آید لا یعلم ذلك الا من عنده علم الكتاب

و اینکه سؤال شده بود که چگونه ذکر انبیای قبل از آدم ابوالبشر و سلاطین آن ازمنه در کتب تواریخ نیست عدم ذکر دلیل بر عدم وجود نبوده و نیست نظر بطول مدّت و انقلابات ارض باقی نمانده و از این گذشته قبل از آدم ابوالبشر قواعد تحریر و رسومی که حال مابین ناس است نبوده و وقتی بود که اصلاً رسم تحریر نبود قسم دیگر معمول بوده و اگر تفصیل ذکر شود بیان بطول انجامد ملاحظه در اختلاف بعد از آدم نمائید که در ابتدا این السن معروفه مذکوره در ارض نبوده و همچنین این قواعد معموله بلسانی غیر این السن مذکوره تکلم مینمودند و اختلاف السن در ارضی که به بابل معروف است از بعد وقوع یافت لذا آن ارض به بابل نامیده شد ای تبلیل فیها اللسان ای اختلافت و بعد لسان سریانی مابین ناس معتبر بوده و کتب الهی از قبل بآن لسان نازل تا ایّامی که خلیل الرحمن از افق امکان بانوار سبحانی ظاهر و لایح گشت آن حضرت حین عبور از نهر اردن تکلم بلسان و سمّی عبرانیاً چون در عبور خلیل الرحمن بآن تنطقّ فرمود لذا عبرانی نامیده شد و کتب و صحف الهیه بعد بلسان عبرانی نازل و مدّتی گذشت و بلسان عربی تبدیل شد و اوّل من تکلم به یعرب بن قحطان و اوّل من کتب بالعریّه مرامر الطائی و اوّل من قال الشعر حمیر بن سبا و بعد رسوم خطّیه از قلمی بقلمی نقل شد تا آنکه باین قلم معروف رسید

حال ملاحظه نمائید بعد از آدم چه قدر لسان و بیان و قواعد خطّیه مختلف شده تا چه رسد بقبل از آدم مقصود از این بیانات آنکه لم یزل حقّ در علوّ امتناع و سموّ ارتفاع خود مقدّس از ذکر ما سواه بوده و خواهد بود و خلق هم بوده و مظاهر عزّ احدیه و مطالع قدس باقیه در قرون لا اولّیه مبعوث شده اند و خلق را بحقّ دعوت فرموده اند ولیکن نظر باختلافات و تغییر احوال عالم بعضی اسماء و اذکار باقی نمانده در کتب ذکر طوفان مذکور و در آن حادثه آنچه بر روی ارض بوده جمیع غرق شده چه از کتب تواریخ و چه غیره و همچنین انقلابات بسیار شده که سبب محو بعضی امور محدثه گشته و از این مراتب گذشته در کتب تواریخ موجوده در ارض اختلاف مشهود است و نزد هر ملّتی از ملل مختلفه از عمر دنیا ذکری مذکور و وقایعی مسطور بعضی از هشت هزار سال تاریخ دارند و بعضی بیشتر و بعضی دوازده هزار سال و اگر کسی کتاب جوک دیده باشد مطلع میشود

که چه مقدار اختلاف مابین کتب است انشاءالله باید بمنظر اکبر ناظر شد و توجه را از جمیع این اختلافات و اذکار برداشت  
الیوم حقایق مظاهر امریه بطراز ابهی مزین و مشهودند و جمیع اسماء در اسم بدیع ظاهر و جمیع حقایق در حقیقتش مستور من  
آمن به فقد آمن بالله و بمظاهر امره فی کلّ الأعصار و من اعرض عنه فقد كفر بالله المقتدر العزیز المختار و اگر نفسی تفکر  
نماید در آنچه مذکور شد بمقصود فایز میشود اگرچه باختصار نازل شده ولکن صدهزار تفصیل در او مستور و عند ربّک علم  
کلّ شیء فی لوح مسطور نسأل الله ان یرزقک ما قدر لأصفیائه و یفتح علی وجه قلبک ابواب المعانی لتعرف من کلماته ما اراد  
و انه علی کلّ شیء قدیر و الحمد لله ربّ العالمین